

# شعار "آزادی‌های بی‌قید و شرط"

## فریبی بورژوائی، توهمی روشن‌فکرانه!

حاکمیت تاریخی و طولانی استبداد و دیکتاتوری و همچنین فقدان طولانی‌مدت آزادی‌های سیاسی برای طبقات محروم و تحت‌ستم در ایران از یک سو، و تبلیغات فریب‌کارانه‌ی بورژوائی در سطح بین‌المللی از سوی دیگر، بل‌آخره شرائطی را فراهم ساخت که تعدادی از روشن‌فکران ایرانی از آن طرف بام بیافتند و شعار "آزادی بی‌قید و شرط" را سر بدهند.

مدتی است که عبارت "آزادی بی‌قید و شرط" ورد زبان بخشی از اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی گشته است. این عده، عبارت "آزادی بی‌قید و شرط" را یا در خواسته‌های خود عنوان می‌کنند و بدین ترتیب خواستار این می‌شوند که در شرائط حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی "آزادی بی‌قید و شرط" برقرار گردد و یا این که بند "آزادی بی‌قید و شرط" را در برنامه‌ی دولت‌ای که در خیال خود جای‌گزین رژیم جمهوری اسلامی می‌سازند، می‌گنجانند و بدین‌گونه اعلام می‌کنند که در سیستم سیاسی مطلوب اینان که جای‌گزین رژیم جمهوری اسلامی خواهد شد، "آزادی بی‌قید و شرط" برقرار خواهد بود.

حکایت این عده حکایت کسی است که برای خراب کردن یک دیوار سیمانی سر خود را به این دیوار می‌کوبد و در عین حال فریاد برمی‌دارد که از یک سو، سر من باید بر اساس "آزادی بی‌قید و شرط" آزاد باشد که خود را به دیوار بکوبد و از سوی دیگر هم دیوار سیمانی باید طبق "آزادی بی‌قید و شرط" آزاد باشد که مقاومت کند. نتیجه‌ی این حکایت هم از پیش معلوم است که نهایتن سر این فرد در برخورد با این دیوار خورد می‌گردد و تنها نتیجه‌ی این سفاهت هم این خواهد شد که تداوم دیکتاتوری و فقدان آزادی‌های سیاسی، هاله‌ی افسانه‌ای "آزادی بی‌قید و شرط" را همچنان بر بالای این سر خورد شده‌ی متوهم در پرواز نگه دارد!

مقوله‌ی آزادی در مفهوم فلسفی خود، چارچوب مجموعه رفتار انسان و آن هم رفتارهای آگاهانه‌ی وی را تشکیل می‌دهد. به عبارت بهتر، انسان در انجام اعمال خود به اندازه‌ی آگاهی‌اش آزادی دارد. از سوی دیگر، میزان آگاهی انسان منطبق بر میزان شناخت وی از محیط‌اش می‌باشد. اما از آن جایی که محیط انسان تا بی‌نهایت ادامه دارد، وسعت گسترش شناخت انسان نیز می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد و به همین دلیل انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند به شناخت کامل دست یابد. بنابراین، آزادی انسان در انجام رفتارهای آگاهانه در ابتدای امر توسط شناخت ناکامل‌اش مقید و مشروط می‌گردد و این امر بیان‌گر این است که "آزادی بی‌قید و شرط" توهمی است که هیچ‌گونه اساس علمی ندارد.

محدودیت آزادی انسان در طبیعت نیز امری واضح و روشن است. انسان از ابتدای پیدایش‌اش اسیر دست نیروهای طبیعت بوده و هنوز هم با همه‌ی پیش‌رفت و تکامل دماغی، تکنیکی و اجتماعی‌اش حتا نتوانسته است تمام نیروهای طبیعی شناخته شده را تحت کنترل خویش درآورد و به همین دلیل هم هنوز آزادی‌اش در مواجهه با طبیعت و نیروهای طبیعی مقید و مشروط است.

با پیدایش جامعه و به‌وجود آمدن منافع جمعی، آزادی انسان بازهم دچار محدودیت‌هایی می‌گردد. قوانین اجتماعی که در جهت پیش‌رفت و تکامل جامعه تدوین می‌گردند بیش از پیش قلمرو آزادی انسان را مقید و مشروط می‌سازند.

اما باید متذکر شد که تمام این موارد فوق‌الذکر در مورد آزادی‌های فردی و قید و شرط برای آزادی‌های فردی است. مسئله‌ی مهم، آزادی‌های اجتماعی به طور عام و آزادی سیاسی به طور خاص است.

مقوله‌ی آزادی سیاسی هنگامی تکوین می‌یابد که جامعه به طبقات مختلف و با منافع طبقاتی متضاد تقسیم می‌گردد و طبقه‌ای با تشکیل دولت و از طریق آن، عملن به سرکوب طبقه‌ی مقابل می‌پردازد. لازم به ذکر است که در این جا منظور از دولت به معنا و

مفهوم وسیع آن یعنی دستگاه اداری (بوروکراسی) و ماشین نظامی (ارتش) می‌باشد که ابزار اعمال حاکمیت طبقه‌ی حاکم و سرکوب همه‌جانبه‌ی طبقه‌ی مقابل می‌باشند. نتیجه‌ی این سرکوب نیز، محروم ساختن طبقه‌ی زیر سلطه از آزادی‌های سیاسی است.

بدین ترتیب، آزادی سیاسی و برخورداری و یا عدم برخورداری از آن، پدیده‌ای است که پس از تقسیم طبقاتی جامعه پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است و به همین خاطر از همان بدو تولدش موجودی ناقص‌الخلقه است! یعنی از همان اوان تولدش، مقید و مشروط است به دارابودن قدرت سیاسی؛ از همان ابتداء، مقید و مشروط است به در اختیار داشتن ماشین دولتی. یعنی طبقه‌ای که دارای قدرت سیاسی است و ماشین دولتی را در دست دارد حق استفاده از آزادی سیاسی را دارد و طبقه‌ای که دارای قدرت سیاسی نیست و ماشین دولتی را در دست ندارد، جبرن باید از آن محروم باشد.

با تقسیم طبقاتی جامعه به طبقات برده و برده‌دار، طبقه‌ی برده‌گان به طور کامل از آزادی سیاسی محروم می‌گردد. با از میان رفتن زن‌سالاری، مناسبات مردسالاری جای‌گزین شده است، بنابراین زنان جامعه نیز از آزادی سیاسی برخوردار نیستند. در روند تحولات بعدی و حفظ مناسبات طبقاتی، اقلیت‌های قومی و مذهبی نیز شامل این محدودیت آزادی سیاسی می‌گردند.

اما آزادی سیاسی با مفهوم امروزی‌اش در جریان انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ مطرح می‌گردد. طبقه‌ی نوخاسته‌ی سرمایه‌دار با طرح شعار آزادی، خواستار از میان برداشتن تمام قیوداتی می‌شود که در چارچوب مناسبات فئودالی بر سر راه سرمایه وجود دارند.

با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه، طبقه‌ی سرمایه‌دار برای اولین بار در جهان به قدرت دولتی دست می‌یابد و پس از این است که شعار آزادی سیاسی را در حرف ادامه می‌دهد ولی در واقعیت، آزادی سیاسی را به انحصار خود درآورده و سائر مردم - طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان شهر و روستا - را از مواهب آزادی سیاسی محروم می‌سازد. در سایه‌ی پرچم آزادی صنایع، یغماگرانه‌ترین جنگ‌ها را برپا می‌دارد و در سایه‌ی پرچم آزادی کار، زحمت‌کشان را چپاول می‌کند (لنین: چه باید کرد).

به همین دلیل در جامعه‌ای با حاکمیت سرمایه‌داری، تمام بخش‌هایی از جامعه - طبقه‌ی کارگر، زحمت‌کشان شهر و روستا، زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی - که در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری از آزادی سیاسی با هر شکل و عنوانی محروم گشته‌اند، زمانی از این اسارت نجات می‌یابند و به آزادی سیاسی دست می‌یابند که مناسبات سرمایه‌داری سرنگون شده باشد و بر اساس تمام دست‌آوردهای علم مارکسیسم، سرنگونی مناسبات سرمایه‌داری هم تنها و تنها توسط انقلاب سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر امکان‌پذیر است. کارگران ممکن است بتوانند به منظور مبارزه برای رهائی اقتصادی خود مقدار کمتر و یا بیش‌تری آزادی سیاسی به کف آورند، لیکن هیچ مقدار آزادی، آنان را از فقر، بی‌کاری و ستم رها نخواهد کرد تا زمانی که قدرت سرمایه سرنگون شود (لنین: سوسیالیسم و مذهب).

اما پس از سرنگونی سلطه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار و حاکمیت طبقه‌ی کارگر هنوز هم نمی‌توان صحبت از آزادی کرد، زیرا طبقه‌ی کارگر برای حفظ حاکمیت خویش در مقابل مقاومت طبقه‌ی سرنگون شده‌ی سرمایه‌دار، به دولت و قدرت دولتی نیاز دارد و از آن جایی که دولت، ماشین سرکوب طبقاتی است پس تا زمانی که دولت وجود دارد - حتا از نوع سوسیالیستی‌اش - آزادی وجود نخواهد داشت. نیاز پرولتاریا به دولت از نظر مصالح آزادی نبوده، بلکه برای سرکوب مخالفین خویش است و هنگامی که از وجود آزادی می‌توان سخن گفت، آن گاه دیگر دولت هم وجود نخواهد داشت (انگلس: نامه به بیل).

دیکتاتوری پرولتاریا محرومیت‌هایی از لحاظ آزادی برای ستم‌گران، استثمارگران و سرمایه‌داران قائل می‌شود. آن‌ها را ما باید سرکوب نمائیم تا بشر از قید برده‌گی مزدوری رهائی یابد. مقاومت آن‌ها باید قهرن درهم شکسته شود. بدیهی است هر جا سرکوبی و اعمال قهر وجود دارد، در آن جا آزادی نیست، دموکراسی نیست. ... مادام که دولت وجود دارد، آزادی وجود نخواهد داشت. هنگامی که آزادی وجود داشته باشد، دولت وجود نخواهد داشت (لنین: دو تاکتیک سوسیال‌دمکراسی در انقلاب دمکراتیک).

اما در جامعه‌ی ما، با وجود سلطه‌ی امپریالیستی و حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی، شعار آزادی‌خواهی ضرورتی باید محتوای ضدامپریالیستی داشته باشد. بدین مفهوم که باید خواستار آزادی از سلطه‌ی امپریالیسم گردید. برقراری آزادی سیاسی برای کارگران و زحمت‌کشان ایران فقط پس از سرنگونی رژیم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و جای‌گزینی آن با جمهوری دمکراتیک

خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر امکان‌پذیر است و شرط تضمین این آزادی‌های سیاسی هم، نه تعهد بر روی کاغذ، بلکه به میزان کمی و کیفی وجود نهادهای دمکراتیک اجتماعی بسته‌گی دارد.

سرمقاله‌ی نشریه‌ی پیام سیاهکل، شماره‌ی ۱۵، اسفند ۱۳۹۱

---

بازگشت